

در تاریخ بی‌هقی آمده است : و هر ولایتی را علم خاص است ، رومیان را علم طب است و هند را تنجیم و حساب و پارسیان را علوم آداب نفس و فرهنگ ، و این علم اخلاق است.
شاعران هم واژه فرهنگ را در همین گستره بالا تعبیر کرده اند. سنائی غزنوی می گوید:

مرد را در هنر بفره‌نجند
تا منی از سرش بپا‌هنجند

و یا ظهیر فاریابی:

من از خجالت و حیرت نشسته در کنجی
که کس نشان ندهد نام دانش و فرهنگ

مولوی می فرماید:

دشمن عقل که دیدست کـُـز آمیزش او
همه عقل و همه علم و همه فرهنگ شویم

در شهنامه فردوسی نیز به واژه فرهنگ زیاد بر میخوریم ، وی فرهنگ را دانش میدانسته است:

ز فرزندگان چون سخن بشنویم
به رای و به فرمانشان بگرویم
کز ایشان همی دانش آموختیم
به فرهنگ دل ها برافروختیم

واژه کلتور با ریشه زبان لاتینی اش پرورش یا کشت و کار معنی می دهد و در علم های زیست شناسی و پزشکی ، کلتور به محیط پرورش حیوان ها و نبات های تـك یا چند سلولی گفته میشود.
واژه تمدن ، مدنیت یا شهری شدن Civitas است و اینکه امروز اغلب واژه های فرهنگ و تمدن با هم استفاده می شوند ، از اینجا ریشه می گیرد که مدتی پس از تشکیل ساختارهای نخستین فرهنگی، نهاد های فرهنگ تمرکز خویش را در شهر ها می یابند و شهر ها مرکز شگوفایی هنر ، ادبیات ، علم و فلسفه می گردند ، زیرا داد و ستد پدیده های فرهنگی و زندگی بهتر در شهر ها امکان پذیر است ، در صورتی که آغاز فرهنگ در کلبه دهقان انجام می پذیرد.
نخستین تعریف واژه فرهنگ را به مفهوم امروزی اش تایلور Tylor در سال ۱۸۷۱ بیان نموده است ، وی می گوید : فرهنگ یا تمدن کلیت درهم تافته ایست شامل دین ، هنر ، قانون اخلاقیات ، آداب و رسوم و هرگونه توانائی و عاداتی که آدمی همچون عنصری از جامعه بدست می آورد.
بدین گونه واژه فرهنگ بخود مفهوم دیگری پیدا کرد ، به نوعی که امروز فرهنگ به مجموعه پدیده های مادی و معنوی جامعه گفته می شود. به عبارت دیگر میتوان فرهنگ را نظم اجتماع نامید.
وقتی فرهنگ شناسان از فرهنگ مادی و معنوی یا مجرد یاد میکنند، تنها میخواهند رسوم ، باورها، علم و هنر را که توسط خط و زبان فرا گرفته می شوند از ابزار مادی که در يك جامعه موجود هستند ، جدا کنند.